

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)

سال بیستم، دوره جدید، شماره ۵، پیاپی ۸۳، بهار ۱۳۸۹

کهن ترین میهن پارسیان در ایران: بررسی دیدگاهها

فاطمه مدرسی^۱
مهرداد قدرت دیزجی^۲

چکیده

هر چند نام پارس از دوره هخامنشی به سرزمینی در جنوب ایران گفته می شود، ولی بر پایه پژوهش های زبانی در مدارک آشوری، پیش از آن چندین ناحیه در ایران به این نام یا صورت های دیگر آن (پارسوا، پارسواش، پارسوماش) خوانده می شدند. از این نواحی احتمالاً باید از پیرامون دریاچه اورمیه، پیرامون کرمانشاه، و پیرامون ایلام یاد کرد. حتی پژوهش های نو، نشان داده اند که واژه پارت، نام کهن خراسان، گونه دیگری از همین نام و هم ریشه آن، و همه آنها به یک معنی و آن «مرز» یا «پهلو» است. نخستین بار که این نام در تاریخ می آید، به گونه پارسوا در گزارش های آشوری سده ۹ پ. م. است و از آن پس پیوسته در نوشته های دیگر آشوری از آن هم چون سرزمینی فرمان بردار یاد می شود. از آن جا که نام نخستین پارسوای تاریخ در گزارش های مربوط به لشکرکشی های

۱. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه fatememodarresi@yahoo.com

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه mehrdadghodrat@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۸۹/۱/۲۰ تاریخ تصویب: ۸۹/۴/۲۶

آشوریان به زاگرس شمالی و مرکزی می‌آید و در کنار آن نام جاهایی در شمال غربی ایران نیز ذکر می‌شود، از این رو پژوهندگان از دیرباز جایگاه این پارسوا را جایی در پیرامون دریاچه اورمیه شناسایی کرده بودند. هرچند پژوهندگان بعدی پارسوا را در زاگرس مرکزی شناسایی کرده‌اند، ولی پذیرش این فرضیه نمی‌تواند به معنی مستثنی دانستن دامنه پارسوا تا دریاچه اورمیه باشد و از این رو، شماری از پژوهندگان امروزی، پارسوا را سرزمینی گسترده می‌دانند نه یک واحد جغرافیایی خاص. در کنار این دیدگاه، هنوز هم شماری از تاریخ‌دانان همچنان سرزمین کنونی جنوب آذربایجان یا شمال کردستان را یکی از نخستین زیست‌گاه‌های پارسیان در ایران می‌دانند.

واژه‌های کلیدی: پارس، پارسوا، پارسواش، پارسوماش.

دیباجه: پارسیان در ایران

هر چند نام‌های ایرانی در هزاره دوم پ. م. هر از چند گاه در نوشته‌های تاریخی پادشاهی‌های خاور نزدیک پدیدار و ناپدید می‌شدند، ولی بر پایه مدارک باستان‌شناختی، کوچ ایرانیان هند و اروپایی به ایران زمین (فلات ایران) در سده ۹ پ. م. به پایان رسیده و گمان می‌رود که کوچ عمده آنان اندکی پیش از ۹۰۰ پ. م. روی داده باشد (Young, 1967: 20). منابع آشوری، مدرکی برای ورود آنان از شمال به زاگروس به دست نمی‌دهند. مدارک باستان‌شناختی، از جمله گونه‌های سفال‌های آهن یک (ح ۱۳۰۰ تا ۱۰۰۰ پ. م.) که آن‌ها را با آریاییان پیوند می‌دهند، و مقایسه آن‌ها با یافته‌های جایگاه‌های باستانی شمال شرق ایران، گویای آنند که فرهنگ دوره آهن یک از شرق به نواحی غربی ایران راه یافته است (Young, 1967: 21, 24, 31; cf. Diakonoff, 1985: 41 ff.).

پارسی‌ها در این میان از آن گروه از ایرانیانی بودند که همراه مادی‌ها، در آغاز هزارهٔ یکم پ. م. از کناره‌های البرز گذشته و در زاگرس شمالی و مرکزی فرود آمدند و دیر زمانی نام خود را بر آن سامان دادند. مادی‌ها که اندک زمانی پس از پارسی‌ها در سال‌نامه‌های آشوری نام برده شدند، از دید آشوری‌ها گروه مهم‌تری بودند و گسترش بیشتری یافتند، به گونه‌ای که غرب و سراسر شمال غرب ایران تا سده‌های دراز به نام آنان، ماد خوانده می‌شد. باید دانست که ایران باختری هم‌زمان و پس از ورود ایرانیان به فرمان امپراتوری آشور درآمده بود و آشوریان در این جا چندین ایالت وابسته و نیمه وابسته پدید آورده بودند (در این باره نک: Brown, 1986: 107-119, esp. 107). آشوریان در ۸۴۴ پ. م. در زمان شلمنصر سوم (۸۵۸ تا ۸۲۴ پ. م.) به احتمال در جایی در کرانهٔ باختری یا جنوبی دریاچهٔ اورمیه برای نخستین بار با مردمی که خود را پارسی می‌نامیدند، برخورد کردند. از این برخورد در یکی از کتیبه‌های شلمنصر یاد شده است (Luckenbill, 1926: no. 638; Hinz, 1976: 76) و این نخستین بار است که نام پارسی‌ها در تاریخ می‌آید.

نخستین سرزمین پارسی در ایران

در متن‌های آشوری سده‌های ۹ تا ۷ پ. م.، سرزمین پارسی‌ها به صورت‌های Parsua, Parsuaš, Parsumaš آمده است که نمایندهٔ صورت ایرانی آن یعنی Parsava* به معنی «مرز» یا «سرزمین مرزی» است (Diakonoff, 1985: 61-62; Watters, 1999: 100). پژوهندگان از دیرباز بر این باور بودند که صورت‌های اکدی این نام نخست به جایی در پیرامون دریاچهٔ اورمیه، و پس از آن به پیرامون سرزمین‌های کنونی کرمانشاه، و سپس ایلام، و سرانجام به صورت «پارس» برای نامیدن سرزمینی در جنوب ایران به کار رفته است که می‌تواند گویای ۱) کوچ پارسیان از شمال غرب ایران به فارس امروزی (Cf. e. g. Cameron, 1969: 149; Frye, 1976: 50) یا ۲) نواحی گوناگونی به این نام در شمال غربی، غرب و جنوب ایران باشد. از میان پژوهندگان امروزی از جمله یانگ و زیمانسکی بر نظریهٔ دومی پای فشرده و براین باورند که پارسوا را نه به جای خاصی، بلکه به نواحی گوناگونی در ایران می‌توان اطلاق کرد زیرا سرزمین

پهناوری بوده است (Young, 1967: 17; Zimansky, 1990: 14). به نوشته زِدوک (Zadok, 2002: 100) نیز، پارسوا نه یک واحد سیاسی استوار، بلکه بیشتر سرزمین گسترده‌ای بود با واحدهای سیاسی کوچک و با فرمان‌روایان خاص خود که روابط یکسانی با یکدیگر نداشتند. از سوی دیگر، بر پایه پژوهش دیاکونوف (۱۹۵۶: ۶۸)، پارسوا خود واژه‌ای مادی است و پَرثَو یا پَهَلَو (پارت)، نام کهن خراسان، صورت دیگری از همین واژه است (درباره صورت‌های هندی باستان و اوستایی آن نک: دیاکونوف، ۱۹۵۶: ۴۴۱؛ Frye, 1976: 50). این نام به همین صورت (پهلوی) و به همان معنی (مرز) بارها در شاهنامه آمده است (برای نمونه‌های آن نک: شهبازی، ۱۹۹۸: ۶۰۸ تا ۶۰۹). بر این اساس می‌توان گفت که نام‌های پارسوا، پارس، و پارت واژه‌های هم‌ریشه‌ای هستند به معنی پهلوی و مرز که دیر زمانی سرزمین‌هایی در شمال غربی، شمال شرقی، و جنوب ایران به آن نام خوانده می‌شدند (دیاکونوف، همان؛ Frye, loc. cit.).

هرچند نام‌های پارس یا پارت یا صورت‌های گوناگون آن احتمالاً برای نامیدن جاهای گوناگونی در ایران به کار می‌رفته است، ولی هنوز مدارکی یافت نشده است که ثابت کند پیش از ذکر شدن پارسوا (به احتمال در زاگرس شمالی)، در جای دیگری نیز این نام به کار می‌رفته است. از دیر باز، پارسوای کتیبه‌های شلمنصر را جایی در کرانه‌های دریاچه اورمیه می‌دانستند و این باور دیرگاهی مورد پذیرش همگان بود. ظاهراً نخستین بار، فرر پارسوا را در شرق سنندج کنونی شناسایی کرد (Forrer, 1921: 90 apud Zadok, 2002, 100)، و با وجود بحث‌های اخیر، جایگاه آن را هم‌چنان در سنندج (Dandamayev and Grantovskii, 1987: 808) یا بین سنندج و اورامان (Diakonoff, 1985: 63) پذیرفتنی می‌دانند. مدت‌ها پیش، ولادیمیر مینورسکی، بازمانده‌ای از نام پارسوا را در نام قلعهٔ پسوه در دشت سلدوز در جنوب دریاچه اورمیه نشان داده بود (Minorsky, 1957: 78-80). به نوشته او، سلدوز در روزگار فتوحات اسلامی، نیریز خوانده می‌شد و این نامی است که بعدها به ناحیه‌ای در استان فارس نیز اطلاق شده است (Minorsky, 1957: 79). این موضوع روشن می‌کند که نام نیریز مانند نام پارسوا احتمالاً همراه پارسی‌ها به جنوب ایران رفته است.

مهم‌ترین گواه برای فرضیه‌ای که جنوب دریاچه را خاستگاه پارسیان می‌داند از جمله آن است که نام پارسوا در کتیبه‌های شلمنصر همراه مانا (Mana) و آلبریه (Alabria) و میسی (Missi)؛ در مدارک اورارتویی: مشتا (Meshta) می‌آید (Smith, 1951: 64-65; Young, 1967: 17). لویی لوین در مقاله معروف خود (1974: 99-124, esp. 106-108, 111)، بر این برداشت خرده گرفت و از جمله نوشت که شناسایی جای پارسوا بسته به شناسایی جای مشتا است، ولی جای مشتا هنوز به درستی دانسته نیست و از این رو باید پارسوا را در جایی در شمال ماهیدشت در پیرامون شهر روانسر جست و جو کرد. این دیدگاه لوین پس از او گفت و گویای بسیاری را برانگیخت و شمار زیادی از پژوهندگان، نگرش او را پذیرفتند (Cf. e. g. de Miroschedji, 1985: 265-280; Vera Chamaza, 1994: 91-118, esp. 97-98). با این همه و با وجود مخالفت لوین، بر اساس نوشته او و دیگران می‌دانیم که در متن‌های اورارتویی سده‌های ۹ و ۸ پ. م، از جایی به نام برشو (Baršua) یاد شده که آن را با نام پارسی‌ها پیوند داده‌اند (Cf. Levine, 1974: 106-107, n. 35, 111). می‌دانیم که دامنه فرمان‌روایی اورارتو در اوج خود تنها شمال غربی ایران را دربرمی‌گرفته است، بنابراین برشو (و حتی مشتا) به احتمال باید جایی در نواحی شمال غربی ایران باشد نه در نواحی جنوبی‌تر. حتی اگر بر پایه پژوهش لوین، پارسوا سرزمینی در ماهیدشت بوده باشد، این امر را نمی‌توان به معنی مستثنی دانستن دامنه پارسوا تا شمال دانست. شاید نظر آن دسته از پژوهش‌گران امروزی که پارسوا را سرزمینی پهناور می‌داند، منطقی‌تر باشد. به هر روی، نخستین پارسوا در پادشاهی شلمنصر سوم، عرصه تاخت و تاز آشوریان بود و دو کتیبه شلمنصر، به بیست و دو شاه پارسوا اشاره کرده‌اند که گویای آن است که پارسی‌ها در آن هنگام پیوستگی و هم‌پیمانی نداشتند (Watters, 1999: 100). با این همه، نام‌های ایرانی بسیاری که در کتیبه‌ها در سرزمین پارسوا گزارش می‌شود، گویای نیرو گرفتن فزاینده ایرانیان در اوایل هزاره یکم پ. م. در این نواحی است (Cf. Zadok, 2002: 103 ff.). پس از شلمنصر، در کتیبه‌های آشوری از این سرزمین در کنار سرزمین‌های گشوده شده یا زیر فرمان آشور یاد می‌شود. پارسوا در زمان شمش‌آداد پنجم (۸۲۳ تا ۸۱۱ پ. م.)، آداد‌نیراری سوم (۸۱۰ تا ۷۸۳ پ. م.) و تیگلات پیلسر سوم (۷۴۴ تا ۷۲۷ پ. م.) نیز عرصه تاخت و تاز آشوریان بود و در کتیبه‌ها همراه

مانا می‌آید، مگر در کتیبه‌های تیگلات پیلسر سوم. در کتیبه‌های سارگن دوم (۷۲۱ تا ۷۰۵ پ.م.) و سپس در کتیبه‌های اسارحدون (۶۸۰ تا ۶۶۹ پ.م.)، نام‌های پارسواش و پارسوماش نیز در کنار پارسوا دیده می‌شوند و همه این اشاره‌ها به احتمال مربوط به زاگرس مرکزی است.

در کتیبه‌های سارگن هم‌چنین از ناحیه‌ای به نام زکرتو (Zekertu) در زاگرس شمالی یاد شده است که آن را با احتمال در جایی در پیرامون میانه (دیاکونوف، ۱۹۵۶: ۱۹۴؛ Diakonoff, 1985: 80) یا زربینه رود (Young, 1967: 16-17) یا ماهیدشت (Levine, 1974: 118) شناسایی کرده‌اند. از سوی دیگر، هرودت (1. 125) ساگارتی (Sagartii)ها را یک قبیله پارسی خوانده است (Godley, 1960: 165). اگر زکرتوی آشوری همان ساگارتی یونانی باشد (نک: دیاکونوف، ۱۹۵۶: ۲۱۰)، شاید گواه دیگری باشد بر این که پارسیان تا روزگار سارگن در شمال غربی ایران پراکنده بوده‌اند. سناخریب (۷۰۴ تا ۶۸۱ پ.م.) در هشتمین لشکرکشی خود به زاگرس، پارسوا را هم‌پیمان انزان، الیبی و ایلام یافت که نشان می‌دهد پارسیان در این زمان در ایلام نیز بوده‌اند (Watters, 1999: 100-101; Young, 1967: 17). در ۶۳۹ پ.م. آشوربانی‌پال (۶۶۸ تا ۶۲۷ پ.م.)، به سرزمین ایلام تاخت و پادشاهی آن را برانداخت و در کتیبه خود برای نخستین بار از یک پادشاه پارسی، یعنی کورش (یکم هخامنشی) هم‌چون فرمان‌بردار خود یاد کرد (Cf. Weidner, 1931-32: 1-7, esp. 4). پس از آن بود که پارسیان به جایگاه تاریخی خود در استان فارس رسیدند (Sumner, 1994: 104) و گویا در این واپسین کوچ آنان، فشار آشور به ایلام مهم‌ترین عامل بوده است.

فرجام نخستین پارسیان ایران

از سرنوشت نخستین پارسوای تاریخ از روزگار سارگن دوم و سناخریب به بعد، آگاهی روشنی در دست نیست. ریچارد فرای (Frye, 1976: 76)، بر آن است که بر پایه مدارک تاریخی موجود، نخستین سرزمین پارسیان ایران در شمال اهمیت تاریخی چندانی نیافت، زیرا بازیگر اصلی در صحنه تاریخی این نواحی، مادها بودند. ولی این برداشت چندان پذیرفتنی نمی‌نماید، زیرا همه آن چه را که ما از پارس شمال غربی ایران می‌دانیم بر پایه منابع آشوری است و نبودن نام آن در

منابع بعدی آشوریان را نمی‌توان به ناپدید شدن آن سرزمین نسبت داد. بر پایه پژوهش کایلر یانگ (Young, 1967: 17)، نیروی آشور در شمال غرب ایران در روزگار سناخریب و اسارحدون به نسبت زیادی به زوال رفته بود و بعدها تنها در زمان آشوربانی‌پال تا حدی احیاء شد؛ بنا بر این ناپدید شدن پارس و پارسی‌های شمال غربی ایران در کنیسه‌های سارگن به بعد، به احتمال زیاد می‌تواند از کم آگاهی آشوریان از آن سرزمین سرچشمه گرفته باشد.

از سوی دیگر، هر چند گزارش‌های آشوریان از چندین پارسوا در ایران می‌تواند گویای کوچ پارسیان یا گروهی از آنان به نواحی جنوبی باشد، ولی بی‌گمان نمی‌تواند کوچ آنان را از شمال غربی ثابت کند. احتمال داده‌اند که نخستین پارسیان ایران در شمال، بعدها به مادی‌ها پیوسته و با آنان آمیخته شدند (Young, 1988: 15-16). پارسیان در این جا می‌بایست از مادی‌ها و از تجربه آنان در برپایی نخستین پادشاهی ایرانی بسیار آموخته باشند. گذشته از آن، پارسیان به هنگام اقامت خود در کرانه‌های دریاچه، بی‌گمان با سکاها نیز پیوند داشته‌اند و به احتمال از آنان نیز در بسیاری زمینه‌ها تأثیر پذیرفته بودند، تأثیری که هنوز نکات بیشماری از آن برای پژوهندگان ناگشوده مانده است (درباره تأثیر سکاها در فرهنگ و هنر هخامنشی به طور کلی نک: Moorey, 1985: 21-37; Trümpelmann, 1988: 79-90).

نتیجه

هر چند امروزه، برخلاف گذشته، بیش‌تر پژوهندگان مایلند جایگاه پارسوای منابع آشوری را در جایی در زاگرس مرکزی قرار دهند، ولی شمار دیگری نیز از آنان هم‌چنان جنوب آذربایجان کنونی را جایگاه پارسوا، نخستین سرزمین پارسیان در ایران می‌دانند. این فرضیه نه تنها از ذکر پارسوا در کنار ذکر نواحی دیگری در شمال غربی ایران در منابع آشوری تأیید می‌شود، بلکه ذکر چندین سرزمین پارسوا در نواحی گوناگون غرب ایران در آن منابع نشان می‌دهد که پارسوا سرزمین پهناور و گسترده‌ای بوده است. افزون بر این، عدم ذکر پارسوای آذربایجان از زمان سارگن دوم به بعد را می‌توان با کاهش نفوذ دولت آشور در این نواحی و بی‌توجهی منابع آن توجیه کرد. ریشه‌شناسی پارسوا نیز نشان می‌دهد که این نام به صورت‌های گوناگون بر چندین

ناحیه دیگر در ایران اطلاق می‌شده است و از این رو نمی‌توان آذربایجان را در آن زمان - در حالی که مدارک و دلایل دیگری نیز آن را تأیید می‌کنند- از این که پارسوا یا دست کم بخشی از آن بوده است نادیده گرفت.

منابع

دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ (۱۹۵۶)، *تاریخ ماد*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲/۱۹۹۲.

شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۷۷/۱۹۹۸)، «ورود پارسیان به تاریخ»، *ارج‌نامه ایرج*، ج ۱۰، به کوشش محسن باقرزاده، تهران، انتشارات توس، ص ۶۰۱ تا ۶۱۳.

Brown, S. C. (1986), "Media and Secondary State Formation in the Neo-Assyrian Zagros: An Anthropological Approach to an Assyriological Problem", *Journal of Cuneiform Studies* 38/1, pp. 107-119.

Cameron, G. G. (1969), *History of Early Iran*, 2nd ed., Chicago and London, University of Chicago Press.

Dandamayev, M. A. and Grantovskii, F. (1987), "The Kingdom of Assyria and its Relation with Iran", *Encyclopaedia Iranica*, vol. 2, London and New York, Routledge, pp. 806-815.

Diakonoff, I. M. (1985), "Media", in I. Gershevitch (ed.), *The Cambridge History of Iran*, vol. 2, *The Median and Achaemenid Periods*, Cambridge University Press, Cambridge, pp. 31-148.

Frye, R. N. (1976), *The Heritage of Persia*, 2nd ed., London, Sphere Books Ltd.

Godley, A. D. (tr.) (1960), *Herodotus*, vol. 1, London and Cambridge, Massachusetts, William Heinemann Ltd. and Harvard University Press (The Loeb Classical Library).

Hinz, W. (1976), *Darius und die Perser. Eine Kulturgeschichte der Achämeniden*, Baden-Baden, Holle Verlag.

- Levine, L. D. (1974), "Geographical Studies in Neo-Assyrian Zagros-II", *Iran, Journal of the British Institute of Persian Studies* 12, pp. 99-124.
- Luckenbill, D. D. (1926), *Ancient Records of Assyria and Babylonia*, vol. 1, *Historical Records of Assyria from the Earliest Times to Sargon*, Chicago, University of Chicago Press.
- Minorsky, V. (1957), "Mongol Place-Names in Mukri Kurdistan", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 19, pp. 58-81.
- Miroshedji, P. (1985), "La fin du royaume d'Anshan et de Suse et la naissance de l'empire perse", *Zeitschrift für Assyriology* 75, pp. 265-306.
- Moorey, P. R. S. (1985), "The Iranian Contribution to Achaemenid Material Culture", *Iran, Journal of the British Institute of Persian Studies* 23, pp. 21-37.
- Smith, S. (1951), "Parsuash and Solduz", in: *Professor Pouré Davoud Memorial Volume: Papers on Zoroastrian and Iranian Subjects*, vol. 2, Bombay, The Iran League, pp. 62-77.
- Sumner, W. (1994), "Archaeological Measures of Cultural Continuity and Arrival of the Persians in Fars", in H. Sancisi-Weerdenburg, A. Kurt and M. Cool Root (eds.), *Achaemenid History*, vol. 8: *Continuity and Change, Proceedings of the Last Achaemenid History Workshop, April 6-8, 1990-Ann Arbor, Michigan*, Leiden, Nederlands Instituut voor Het Nabije Oosten, pp. 97-105.
- Trümpelmann, L. (1988), "Zur Herkunft von Medern und Persern", *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, N. S., 21, pp. 79-90.
- Vera Chamaza, G. W. (1994), "Der VIII Feldzug Sargon II. Eine Untersuchung zu Politik und historischer Geographie des späten 8. Jhs. v. Chr.", *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, N. S., 27, pp. 91-118.
- Watters, M. W. (1999), "The Earliest Persians in Southwestern Iran: The Textual Evidence", *Iranian Studies* 32, pp. 99-107.

- Weidner, E. F. (1931-32), "Die älteste Nachricht über das persische Königshaus. Kyros I. ein Zeitgenosse Aššurbanipal", *Archiv für Orientalforschung* 7, pp. 1-7.
- Young, T. C. (1967), "Iranian Migration into Zagros", *Iran, Journal of the British Institute of Persian Studies* 5, pp. 11-34.
- Young, T. C. (1988), "The Early History of the Medes and the Persians and the Achaemenid Empire to the Death of Cambyses," in: J. Boardman, N. G. L. Hammond, D. M. Levis, and M. Oswald (eds.), *The Cambridge Ancient History*, vol. 4, Cambridge, Cambridge University Press, pp. 1-52.
- Zadok, R. (2002), "The Ethno-Linguistic Character of Northwestern Iran and Kurdistan in the Neo-Assyrian Period", *Iran, Journal of the British Institute of Persian Studies* 40, pp. 89-151.
- Zimansky, P. (1990), "Urartian Geography and Sargon's Eighth Campaign", *Journal of Near Eastern Studies* 49, pp. 1-21.

